



کتاب در علم الکونین در کتب معتبره در علم الکونین معروضه در دارالمصنفین



در علم الکونین

در علم الکونین

کے میل التحمید  
 و معد الصاعن الطایف

بدر ایشیاء عالمہ بخش ماہنامہ ذوق و محراب محمد اسماعیل صاحب

در علم الکونین

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَفِي أَوَّلِ الْبُحُورِ قُلْتُ مَصْدَقًا قَدَّحْتُ لِرَبِّي ذِكْرًا وَحَقِيقًا  
 وَبَعْدُ عَلَى خَيْرِ الْبُرَايَا حَيْثُ نَزَّ يَا أَتْبَاعِيَ الْكَرِيمِينَ صَلَّيْتُ  
 فَخَذْتُ كَامِلَ الْكَلْبِ صَدَقْتُ دَقَائِدًا وَصَدَقْتُ لِلشَّيْخِ فِي الْمَطْرِ أَقْسَامًا  
 دَشِيدَةً كَهْلِ الْحَقِّ وَهُوَ عَجْرٌ وَكُتُبِي لَهُ حَقٌّ وَصِدْقًا مَعَانًا

اما بعد بدانکه در کتب مشهوره که برادر عزیز کتاب الحفظ مخزن  
 است بلا شیخ الفاضلین حافظ المله و الذین نصیح الاسلام و  
 المسلمین شهیدین بجز امام بن شهید بن محمد الهروی شیخ الدوله  
 المسلمین بطول بقائه در خواست می کند ازین داعی مخلص و محبت  
 از اهدان امیر عسکه الدین محمد بن بهاء الدین الجوری که الحفظ  
 اسعد الدوله که فی الدارین که از برای او کتاب فارسی  
 به لفظ آستان در علم خود تصنیف کند و بسیار عبا لعه قیام  
 می نماید پس این مخلص به تصنیف آیین کتابت قیام نمود

که فیه ابرار تصفیخ بود ندورین کتاب جسیح کرد  
 وین کتاب را کامل التجدید نام نهاد رحمت حق سبحان  
 و تعالی بران سنده باد که چون خواهد که این کتاب کامل <sup>التریا</sup> شود  
 بنویسد در کتابت احتیاط کند تا خطای نوشته نشود  
 و چون تمام شود بمقت بدقیام نماید و هر که خواهد که ازین  
 کتاب یا از کتابی دیگر که در علم قرانت تصنیف کرده باشد <sup>بهر</sup> فایده  
 گیرد باید که پیش استاد ما هر فایده گیرد و از برای آنکه علم قرانت مشکل  
 است و باستماع فسخی درود چنانکه رسول علیه اسلام فرموده که خدا  
 انعم من آفواه الارجال غرض ازین علم علم قراره است از برای  
 آنکه در علم قراره بوده است که رسول علیه اسلام این حدیث را فرموده است  
 و بر هر قران خوانان واجب و لازم است که علم تجوید بیاموزند و یاد گیرند که  
 قران بتبریل خوانند که الله تکلم فرموده است که *وَتَرَى الْقُرْآنَ تَنزِيلًا* و  
 قران بتبریل خواندن است که ادا کند هر حرف را از مخارج آن حرف با صفات  
 وی چنانکه شرط آن باشد لاغایه اظهار ادا بام و اخفاد غنة و ترفیق و تقظیم  
 و قصر و تخفیف دست بدکنند و محافظه و توقف کنند و این خوانند که کسی بدنی

کنند





بسیار است و لکن هم بدین اختصار نمودیم تا به بیان بابها مشغول  
 شویم باب در میان استعاذه بدانکه هر چه درین مرتبه است  
 که در وقت استراحت کردن است ان اعوذ بالله با آنکه گفت چه اول  
 و نیز اول سورهها از برای آنکه حق تعالی فرموده است که قَدْ أَفْرَأْتِ الْفِتْرَانَ  
 فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ و اعوذ نامه بلند می باید گفت و نیز  
 از نافع و حمزه آنست که این را خود با سه مرتبه گفته و لکن بیشتر اهل او  
 بر آنست که این را خود با سه مرتبه گفته اند و اعوذ نامه بدین لفظ می باید گفت  
 که اعوذ بالله من الشيطان الرجيم و اگر کسی بدین زیاده که در کتابها  
 آمده است با الله اعظم من الشيطان الرجيم و یا خود گوید اعوذ بالله من الشيطان الرجيم  
 من الشيطان الرجيم جائز باشد از برای آنکه بعضی از اهل ادراک زود کرده اند  
 و لکن لفظ اول معتبر است از برای آنکه بیشتر اهل ادراک خود با سه مرتبه گفته اند  
 و آن نیز زیاده تر از آن نیامده باب در میان سوره بدانکه هم  
 قرآین متفق اند که در وقت استراحت کردن سورههای قرآن بسم الله باید  
 گفت که سوره توبه که در وقت استراحت کردن این سوره و یا خود متصل خواندن سوره  
 انقال بسم الله می باید گفت با لفظی نیست و در غیر اول سورهها

قاری تحیر است اگر خواهد که بسم الله بگوید و اگر خواهد مگو بدگوید  
 سورة توبه که اگر قاری خواهد که از این عشر بخواند یا خود بیشتر  
 و یا خود کمتر بسم الله نماید گفت از برای آنکه در اول این سوره بسم  
 جائز نیست پس در غیر اول نیز جائز نباشد **فصل قانون این سوره**  
 و غاصم در بیان سوره بسم الله گفته و بسم الله در میان سوره باشد چه  
 توان گفت مثلاً که **وَكَا الصَّالِّينَ يَلِيْمٌ اللهُ الْكَلْبُ الْكَلْبُ الْكَلْبُ** که ذلک  
 الی کتاب چشم سوره وقف کند و بر جیم نیز وقف کنند و دیگر وقت  
 که دو وقف کنند و وجه دیگر آنست که چشم سوره وقف کند و بر جیم وقف کنند  
 و اگر کسی چشم سوره وقف کند و بر جیم وقف کند این جائز نباشد از برای آنکه  
 بسم الله از غیر سوره نیست و حال آنست که بسم الله در اول سوره می باشد و در  
 ردین عامر ابو عمر و حنفیه میان سوره تمام گفته اند در حال وصل و در حال وقف  
 بعضی از اهل ادرز و قریش و ابو عمر و و این عامر سکتة لطیفه روایت کرده اند  
 میان سوره تمام و بعضی دیگر از این سوره قاری چنین روایت کرده اند که این میان  
 همه سوره تمام بسم الله گفته اند و بعضی دیگر گفته اند که ایشان سوره مدثر و  
 در بیان سوره الف و الف و لطیف در میان سوره الف و الف و الف



در میان سوره العصر و البقره بسم الله گفته اند نه در میان  
 سورتی می گویند آن را و بیان که ..... این روایت کرده اند  
 از حمزه ثمالی که سکه لطیفه میان این سورتهاست کرده اند پس حمزه را  
 این سورتها درجه باشد اصل سکه چنان باشد که در قطع نفس نشود که اگر قطع  
 نفس شود وقف باشد چون وقف شود باز از آخر سوره ابتدا باید کرد و مشایخ  
 گویند و انصرنا علی القوم الکافرین اللهم و یا خود را ابتدا سوره بسم الله  
 بیاید گفت از برای آنکه همه قرآین متفق اند که در ابتدا کردن اول سورتها  
 بسم الله می باشد که غیر سوره توبه چنانکه یاد کردیم و السلام باب بیست  
 مخارج و صفات حرف بیاید آنکه همه قرآین متفق اند که همه در اول  
 آن قصار حلق است و ع و ح از وسط حلق است و ع و ح از اول  
 حلق است و ق از اقصای آن است و آنچه در بر او است از حلق  
 و ک در اقصای آن است در سفل حلق و ح و ش و قی از میان  
 کام و زبان است و ق و ح از حلق و اقصای آن است متصل است با آنچه نزدیک می شود  
 و نه آنکه در بعضی از طرف است گفته اند بعضی از طرف چپ لیکن بیشتر از طرف راست  
 و ک و ن در از طرف راست نزدیک می شود و بعضی گفته اند که از ادوای طرف

میان

زبان است تا منتهای طرف زبان در زبر و یک مخزن کلام  
 مخزن است در زبر و یک مخزن مخرج است و لیکن در پشت  
 زبان داخل است و ط و ذ و ث از طرف زبان است و اصول  
 ثنایای علیا و ظ و ذ و ث از طرف زبان و اطراف ثنایای  
 علیا و سفلی است و ص و س و ذ از طرف ثنایا علیا است  
 و باطن لب پیرن و و و ب و م از هر دو لب و فصل بدانکه هر  
 همیشه را برین مقنن اند که همزه به پنج صفت موصوفت علمه و مجزومه  
 و منفی و شدیده و مستغلیه و ب پنج صفت موصوفت است مجزومه  
 و مستغلیه و منفی و شدیده و قلمه و ثب چهار صفت موصوفت است  
 مهموسه و مستغلیه و منفی و شدیده و ثب چهار صفت موصوفت است  
 مستغلیه و منفی و رخوه و مهموسه و ح پنج صفت موصوفت  
 قلمه و منفی و مستغلیه و شدیده و مجزومه و ح چهار صفت  
 منفی و مهموسه و رخوه و مستغلیه و ح چهار صفت موصوفت  
 است منفی و مستغلیه و رخوه و مهموسه و ذ به  
 پنج صفت موصوفت است منفی و شدیده و قلمه

در مخزن ص و س و ذ از طرف زبان  
 در مخزن ثنایای سفلی مجزومه و ح

ت  
تفلیه

و مستقله و مجوره و در چهار صفت توصیف است از خود و مستقل  
 و مجوره و منفی در آن شش صفت توصیف است از حرف و  
 مکرر و منفی و مستقلیه و مجوره بین این یعنی میان  
 از خود و شدید است و آن به پنج صفت توصیف است صغیر  
 و منفی و مجوره و از خود و مستقل و پس به پنج صفت توصیف  
 است صغیر و از خود و مستقل و مهموسه و منفی و نش این  
 صفت توصیف است و نقشی و از خود و منفی و مستقلیه و مهموسه  
 و پس به پنج صفت توصیف است صغیر و مستقلیه و مطبقة  
 و مهموسه و از خود و ض به پنج صفت توصیف است مستقلیه  
 و از خود و مطبقة و مجوره و مستقلیه و ط به پنج صفت توصیف  
 است مستقلیه و مطبقة و مستقلیه و مجوره و شدید و  
 ط به چهار صفت توصیف است مستقلیه و از خود و مجوره  
 و مطبقة و ض به چهار صفت توصیف است منفی و مجوره  
 و بین این یعنی بین از خود و شدید و ض به چهار صفت توصیف است  
 مستقلیه و مجوره و منفی و ض به چهار صفت توصیف است منفی و از خود و

ت  
تفلیه

و موصوف بر پنج صفت موصوف است **تفتحه** و **جمهوره** و **مشغله**  
 و **شدیده** و **تقلید** **ن** بر چهار صفت موصوف است **تفتحه** و **مشغله**  
 و **شدیده** و **تمهوس** و **ل** بر پنج صفت موصوف است **پن** **پز**  
 و **مشغله** و **جمهوره** و **تفتحه** و **موصوف** و **هر** بر پنج صفت موصوف است  
**پس** **پن** و **مشغله** و **جمهوره** و **تفتحه** و **غوی** و **ن** بر پنج صفت موصوف  
 است **تفتحه** و **پن** و **جمهوره** و **غوی** و **تفتحه** و **پشش**  
**صفت** موصوف است **علة** و **تفتحه** و **د** و **مشغله** و **جمهوره** و **زخه**  
**و** **لا** بر چهار صفت موصوف است **تفتحه** و **زخه** و **تمهوس** و **مشغله**  
**و** **الف** بر هفت صفت موصوف است **علة** و **د** و **ما** و **واو**  
**و** **تفتحه** و **زخه** و **جمهوره** و **پشش** **صفت** موصوف است  
**تفتحه** و **جمهوره** و **علة** و **مشغله** و **زخه** و **د** و **بدانکه** و **واو**  
**بشرط** از حروف مدی خوانند که ما قبل ایشان احیاناً  
 باشد و ایشان ساکن باشند یعنی ما قبل و ضم باشد مثل  
**سوی** و ما قبل **ی** کسره باشد مثل **چینی** و ما قبل **الف**  
**ضمه** باشد مثل **شاه** و **الف** و **حیدر** ما قبل مفتوح نیست

ن  
مشغله

و بعضی از را و بیان مستقیم این سه حرف را چون کین  
 نیز خوانند از برای نرسد مخرج الیخروف و کبره و بی تا بل صوح باشد  
 حرف کین چون آنند و حرف ی و نخوانند مثل سوره و شیء و هرون و  
 و تنوین را بشتر ط آن عنونی میگویند که ساکن باشد و اظهار باشد  
 و با بیان هیچ اسمی که در لغت و افعال او عام یافته بودی غمزه را در باب الحکم نام  
 و چون ساکن مضل پس دانسته شد که حرف مهور سه ده است ح و ث  
 رت د ک و س و ق و ش و خ و ص و ه و ایخروف درین کلمات  
 جمع است حثت کسفت شتصده و نوزده حرف باقی  
 مجوره است از برای آنکه مده مهور سه مجوره است و حرف نشتاید  
 است الف و ج و د و ذ و گ و ق و ط و ب و این حرفها  
 در اجزات کقطب جمع است و حرف ر ح و ه ش ن زده حرف  
 است و اینها نوزده حرف است که غیر حروف نشتاید  
 است و غیرین بین پنج حرف است ح و ق و م و و و ن  
 و این حروف در عشر مثل جمع است و حرف مطبقه  
 چهار است ه و ص و ط و ظ و غیر پنج حرف باقی منفی

است از برای الکه ضد منطقه منقحه است در حرف مستقیم  
 هفت حرف است ق و ط و خ و ص و من و غ و ط فقط حص  
 خلفیا جمع است و د و حرف باقی مستفاد است در حرف  
 مدسه است د و می و آ و در حرف صغیره است ص و تن و ذ و  
 حرف نقشی یک حرف است د آن شش است و میخون دو حرف  
 است د آن ر و آل است و حرف کله یک حرف است د آن ر است  
 و حرف سطلیل یک حرف است د آن ص است و حرف اادی یک حرف  
 است د آن الف است و ح و ف چهار حرف است ح و الف  
 و و می و این حرف درین کلمه جمع است اادی و حروف قلقله پنج  
 حرف است ق و ط و ب و ح و د و این حرف در ثطب جمع است  
 فصل بدانکه حروف مهوره را از برای آن حرف مهوره می گویند  
 که آن حرف ضعیف است و بروی نکته می توان کرد و او از بان حرف  
 چنانکه کوی آج و بدانکه در وقت اداکردن حرف همزه در اول  
 در می باید آورد تا نیک دانسته شود مخسرج و صفات  
 حرف چنانکه کوی آت و حروف مهوره را از برای

آن حروف مجزوه میگویند که آواز بر داشته میشوند در وقت  
 کفتن از وقت آن صرفها میروند و میگویند که در آن کوه و آواز  
 بان حرفه و تیره شدن ندارد چنانکه گوی آ و در حروف غنوی را  
 آواز برای آن غنوی میگویند که آواز از حروف محصور است در نیم  
 مثل آ و ز که بر چنانکه کوی من نزل و حروف رخه را از برای  
 آن رخه میگویند که در کفتن آن آواز زبان توان کشیدن نفس  
 باز نماند و آواز زبان حروف میروند چنانکه کوی آت و  
 حروف شدید را از برای آن حروف شدید میگویند که  
 در خروج سخت میشوند و در کفتن آواز بان کشیده نشود از غایت  
 قوت که بر آن صرفها میشود چنانکه گوی آت و حروف  
 مفتوح را از برای آن حروف مفتوح میگویند که در وقت کفتن آن حروف  
 کشیده میان زبان و کام بالای افتد و کام بالا را نمی پندارند  
 کوی آت و حروف مطبق را از برای آن مطبق میگویند که زبان چون مطبق  
 میروند در وقت کفتن و کام بالا را که برابر است می پندارند چنانکه کوی آظ و  
 حروف مستقر را از برای آن حروف مستقر میگویند که در وقت کفتن آن

حروف زبان میل بالا نمی کند چنانکه گوی آخ و حروف صغیر را  
از برای آن حروف مستقیم میگویند که در وقت گفتن آن حروف زبان بالا  
میرود چنانکه گوی آط و حروف بین بین را از برای آن حروف بین  
میگویند که زبان سخت است که حروف شده در دهانه زبان سخت است  
که حروف رخوه و اندک آواز زبان بتوان کشید چنانکه گوی اهر و حروف  
در از برای آن حروف در میگویند که آواز زبان حروف کشیده میشود  
مثل چاک و شو و چینی و حروف صغیر از برای آن حروف  
صغیر میگویند که در وقت تلفظ کردن بدان حروف و کلمه کردن بدان  
آواز زبان بان کشیده میشود چنانکه گوی آرز و حروف تفتشی را  
از برای آن تفتشی میگویند که در وقت گفتن این حروف لب  
از هم باز می شود چنانکه شکو از هم باز میشود و در آب دور و پر آب  
است چنانکه گوی آتش و حروف سوز را از برای آن حروف  
سوز میگویند که در وقت گفتن میل میکنند لبی که زبان و سوزان  
در گفتن آن کم میشود چنانکه گوی آل و آرو حروف مکرر را از برای آن حروف  
میگویند که در مخرج دوباره گفته میشود مثلاً گوی آرز زبان از مخرج خود بر میخیزد



دیار سے نشید چنانکہ کوی ارد و حروف مستطیل را از برای ان  
 مستطیل کوینکہ و کفختن در رازی ارد چنانکہ کوی اصل صرف حادی  
 ریزی ان با و میگویند کہ آواز او را مشع بشود و ہوامی کہ در دہن چہ  
 آا و حروف علا را از برای اعتدال الخروف حروف علا میگویند و حروف  
 متعلقہ را از برای ان حروف قلعہ میگویند کہ چون ان حروف را ساکن  
 کردند در مخرج بختند و در ان تیزی یافتہ شود از غایت قوت  
 الخروف چنانکہ کوی افت باب در بیان انظار از انعام  
 لام ال در حرف تجھی بدانکہ قرابین متفق اند کہ چون  
 لام ال با یکی از چہار دہ حرف واقع شود انظار با دیگر دہ ہمزہ و  
 ب و ج و ح و خ و ع و غ و ف و ق و ک و م و و و ہ و ی  
 ہمزہ مثل آلان و باب مثل البیت و باج مثل الجاہلین و باح الی  
 و بلخ مثل الخوف و باع مثل السلم و باغ مثل الغنی و باف  
 مثل الف و باق مثل الق رعدہ و باک مثل الکنوز  
 و بام مثل الماء و باو مثل الولاية و با لا مثل  
 الهاکین و با ی مثل السیری و چون با یکے

کوئی

کتب  
 لغوی  
 الی  
 کوئی

با یکی ازین چهارده حرف واقع شود ادغام باید کرد حرف اول  
 و دوم و سوم و دس و شص و ص و ط و ظ و ل و ن و و با مثل  
 التائبون و باث مثل التوب و با و مثل الدواب و با و مثل الذئب  
 و با ر مثل الرحیم و با ز مثل الزینة و با س مثل السموات و با ب ش  
 مثل الشيطان و با ح مثل الصالحین و با ت مثل الصالحین و با ط مثل  
 الطیبات و با ظ مثل الظالمین و با آن مثل اللیل و با ن مثل اناس  
 باب و را حکام ن ساکن و تنوین و ر حروف تنجی  
 بد آنکه همه در این متفق اند که چون نون ساکن و یا تنوین  
 با یکی از شش حرف حلق واقع شود اظهار می باید کرد با  
 ع و ه و و ح و ج و خ و گ و گ و ه و مثل مع آ و ج و تنوین  
 مثل سلطان آئیم و ن ساکن با ه مثل نهما و تنوین مثل  
 قوم با و د ن ساکن با ع مثل من علم و تنوین مثل  
 حکیم عظیم و ن ساکن با ح مثل من حرم و تنوین عظیم  
 حکیم و تنوین ساکن با غ مثل لم یکن غنیاً و تنوین  
 مثل عسیر عفور و تنوین ساکن با خ مثل من خاف و تنوین

تشریح و تفسیر بعضی طعنان

حرف طعی تشریح بود ای نوز طعنان  
 با و ح و ه و ج و خ و گ و گ و ه و

ص  
 ص  
 ص

مثل عظیم خسیب و لوزن باب و واقع شود قلب باید کردن میسب و  
 نوزن ساکن باب مثل کمن بار و تنوین مثل شتم یکم و چون یکی از این  
 حرف واقع شود افعال باید کرد با غنایات و شمع و ووزدس  
 ریش و ص وض و ط وظ و ف و ق و ک و لوزن ساکن بات  
 مثل بن ناب و تنوین مثل قانبات آبات و لوزن ساکن بات مثل من  
 لغت و تنوین مثل شهابت لوزن میسب مثل من جوج و تنوین من  
 سویر جقق و لوزن ساکن با د من دیکم و تنوین مثل الهته و لوزن  
 و لوزن ساکن با ذ مثل من ذکم و تنوین مثل مسکینة ذمیرة و لوزن ساکن  
 با ذ کمن بزمین و تنوین مثل مبارکه زینون و لوزن ساکن با س مثل من  
 سبیل و تنوین عادات ساجات دن ساکن با س مثل فوشا  
 و تنوین مثل شفا ستمه دن ساکن با س مثل دمن ضمیر و تنوین  
 مثل یج صریر و ن ساکن با ض مثل من ضل و تنوین مثل حکما متقیقا  
 و لوزن ساکن با ط مثل طین و تنوین مثل مکه طهیه و لوزن ساکن با  
 تا مثل من طلم و تنوین مثل طه طهیلاد و ن ساکن با ق مثل منفکم  
 و تنوین مثل صفا فال اجرات و ن ساکن با ق مثل من قوم و تنوین

در این کتاب  
 بیست و نه  
 فصل است  
 که در  
 شرح  
 این  
 کتاب  
 است

مثل کتب فیه من ساکن باک مسل من کان و من علوم کفار  
 و چون باد واقع شود یا خود بالام ادغام باید کردی غنّه و آن ساکن  
 با ر مثل من برهم و تونین مثل غفور رحیم و آن ساکن با لام مثل من کذّاب  
 و تونین مثل یوسف ظفر و چون با سیم دیان واقع شود ادغام  
 باید کردن با غنّه نون ساکن با تم مثل من شکر و تونین مثل ما  
 سکوب آن ساکن بان مثل من نشاء و تونین مثل نورا نهد  
 و چون با و یا ای واقع شود ادغام باید کرد با غنّه و لکن بر وایت خلف  
 بی غنّه آن ساکن با و مثل من والی و تونین جهاد او الجبال آن ساکن  
 با ای مثل لیل شاه و تونین مثل قیام میظرون و چون آن ساکن و واقع شود  
 با و و یا خود با ای در یک کلمه با تفنّن قوا انظار باید کرد و عنوان و قنون  
 و بنیان و بد آنکه چون سیم ساکن با ب و یا خود با ف یا و واقع  
 شود نیک احتیاط باید کرد تا سیم ساکن یکی ازین سه حرف بجز  
 شود و سیم ساکن با ب مثل و الذینهم با یا تا یقنون و یا ف مثل  
 بعد هم فی طغیانهم و با و مثل امواکم در بانهم و از و اجهم با ب و ر  
 سان ادغام ذال او و وال فقد و تا تا نیست دلام

قل و لام بل و هل بدائمه ستر ابد بن متفق انكر و ال اول  
 و در ذال و ط ا و غام مے بائد كدر مثل اذ و هت و در ط مثل اذ  
 ظلمتم و ذال قد و در آل و ط ا و غام مے بائد كدر و در آل  
 مثل قد و حوا و در ت كانت ما تيم و در و آل مثل اقلت  
 دعوا الله و در ط مثل و و ت طائفة و لام مثل و لام بل  
 و هل در و و لام ا و غام مے بائد كدر و لام مثل و در ر مثل  
 قل ربى و در لام مثل لا تعلم و لام بل و در ر مثل بل لا تعلم و  
 و در لام مثل بل لا تعلم و لام بل و در لام مثل بل لا تعلم  
 و لام بل و در و در ر ان نيامه است و لكن و در غير قران  
 مثل هل ر آيت ربك باشد باب و ر بيان ا و غام  
 و و حرف از يك جنس ا و غام و و حرف از يك مخرج  
 بدائمه ستر ابد بن متفق انكر چون دو حرف بهم رسد از يك جنس و حرف اول  
 ساكن باشد حرف اول در دوم ا و غام بائد كدر مثل ما عَصَوْا كَمَا نَادَا  
 اَنُؤُوا فَلَؤَيْهِمْ ذُرْوَاهُ و اَوْ نَصْرًا و اَيْلًا و اَيْلًا و اَيْلًا و اَيْلًا و اَيْلًا  
 رست كه حرف اول از حروف است و اگر از حروف است

و لام بل

و لام بل

بالحق من الظهار باء مكرره مثل قالوا او اقبلوا او كى اللزج  
 يتفق و چون در حرف با هم رسند از یکون در یک کلمه حرف اول سخن  
 باشد با تعلق و ا و عام باء مکرره مثل و وعدتکم و فرطت  
 و احطت باب و در بیان ترفیق و تعلیظ لام الله  
 بدانکه همه سزا بدین متفق که چون ما قبل لام الله کسور باشد  
 لام الله را بهتر قیق باید گفت مثل یا لله و لله و من دون الله  
 و فی ذنوب الله و چون مفتوح باشد یا مضموم تبخلف می باید  
 گفت مثل ان الله و وجهه الله و یعلمه الله و غیر الله  
 و ان الله باب و در بیان ترفیق و تخفیم را است که در حرفان  
 باشند بدانکه همه سزا بدین متفق اند که چون را مفتوح باشد یا مضموم  
 تخفیم باید خواند مثل الرحیم و انبیا و ربکم و ربی و انبیا نبین  
 و ربکم و ربها ناه و شکور و ربها یوم و ربکم و غفور و الصمد  
 فاما اگر بعد از یاد ساکن باشد مثل منیرات السموات و قد یوم  
 خیرا و طیرا و الطیر در شن ترفیق باشد که در حین آن که او را و در سبب تخفیم  
 موافق باقی قرار و ترفیق بر خلاف آنست و اگر بعد از کسره باشد مثل کافرون و غیره

اولاً حصره در العصمات هم درش را از حق باقی باشد طاکله که  
 از کله باقی قراءه تقنین است و اگر ساکن فاصله باشد میان که در نظر  
 سحر و ذکر یا کبیره درش را عن بکرده است و میر تقی گفته است باقی  
 قراءه بتقنین لکن اگر ان ساکن فاصله باشد میان که در از خود  
 استعداده بتقنین باید گفت با قفا قراءه چه درش و چه غیر درش منفی  
 مسکون و ممد و اصر هم و فطرت الهه فاما اگر خ باشد درش را بر حق  
 باشد باقی قراءه تقنین مثل علی اخواجکم درش را در ابریم و انفر  
 در کلمات انجلی و ابراهیم و اسرار ایل و عمران و در ذکر مثل  
 ضرار و فرار تقنین است موافق باقی قراءه او را بشتر تر قین است  
 در و المرسلات و چون رای مضروب و سنون و ما قبل او کسور  
 باشد و ساکن فاصله باشد میان که در مثل فکرا و ستر  
 و چرا و صبر او را و وجه است تقنین موافق باقی قراءه تر قین  
 بر خلاف ایشان ولیکن بیشتر اهل ادرازد و بتقنین است  
 کرده اند و این وقتی است که رای مشدود نباشد و یا  
 خود ما قبل ری ساکن که اگر مشدود باشد مثل ستر

قراءه تقنین است  
 در کلمات انجلی و ابراهیم و اسرار ایل و عمران و در ذکر مثل  
 ضرار و فرار تقنین است موافق باقی قراءه او را بشتر تر قین است

دیروز

دیا خود ما قبل او یا رسا کن باشد مسل بعیر او خبر او خود یا  
 و درش را از قین باشد و باقی قرا تفخیم اگر کسب از سر حرف  
 استغلا یا مثل صراط و احوالهم با اتفاق قرا تفخیم باید گفت  
 آن را راجع و درش در غیر و درش و این معلوم می شود که قرایت  
 بقیاس نفس ندارد و هم مترادفین متفق اند که چون رای  
 کسور باشد بترقیق می باید گفت هر چند که کسره اصلی باشد  
 دیا خود عارضه مثل الرجال و غیر کم و غیر یکم و من شتر  
 و القدر الف شتر و اندران س و بشر الذین **فصل**  
 بدانکه هم مترادفین متفق اند که چون رسا کن باشد و با  
 او منفتح باشد یا مضموم بتفخیم می باید گفت مسل و الارض  
 و الهمیم و قریه و مرعجکم و کسبیه و کسوا و به ما و قرا تا  
 در و ضین و اگر ما قبل را کسور باشد و کسره اصلی باشد و  
 بعد از حرف استغلا باشد را بترقیق باید گفت مثل فرعون شتر  
 و اللف و س اول الایزیه و اگر بعد از حرف استغلا بود و ما قبل کسره  
 اصلی باشد هر چند که آن کسره و ما را بتفخیم باید گفت مثل قرا س ما



و ترمیم و کتب المرحوم و وفاته و کتب رسیده شعر او در فن کمالی و قرار او  
 در دست ترقین و تقسیم و اگر با قبل کسره عارضی باشد یا خود منفصل با تفاق  
 ترا بتفخیم یا بد گفت هر چند که بعد از حرف استملا نباشد مثل از جود او ارجح و ارجح  
 فاکم از تالی و ان اد تبتقم و دینتم اللّٰه ان تقضی رب ان حهما و ک  
 ارجعون و همچنین اگر با قبل متحرک به کسره باشد منفصل آن را در تقسیم یا  
 گفت با تفاق قرار درش چه غیر و درش مثل حکم ربکت بد و سکم و بد بسوی اللّٰه  
 و بد ب العلیین و فصل به آنکه چون وقف کند بر با تفاق ترا بتفخیم یا بد  
 اگر وقف بسوی شایا یا شام بر چند که رسو باشد یا مضوم یا مفتوح مثل القاد  
 و شکر و امر و الا الناز و الا بصار و الامر و القاد و و الکفی  
 و کفر و الاک بد این و قی است که را بعد از یای ساکن باشد و  
 بعد از کسره حرف حال دین من نباشد که اگر بعد از یای ساکن یا بعد از کسره  
 باشد با تفاق ترا بر ترقین باشد مثل خیر و الخیر و قدیر و بصیر و الطیر و خیر  
 و من بزرگ و ساحر و سنذر و الد و ادر و نونینت که اگر میان کسره و در طرف  
 ساکن فاصلا باشد مثل سحر و بکیش ط آنکه ان ساکن از حرف استملا باشد یا  
 تقسیم یا بد گفت مثل مصر و عین القطر و اگر بعد از حرف

حضرت و اگر از حرف استملا

مال باشد و یا خود بین بین یعنی میان منتهی و امان بهر طریق که  
 وقف کند در ابرتر قیق باشد گفت مثل عذاب النار و اوقافها فی  
 النار و الا نبارد و لیکن بقوله کسی که ایشان را امانت و بین  
 بین نیز نیست اگر بسکون وقف کند بتفخیم باشد گفت اگر در دم وقف کند  
 بترقیق باشد گفت از برای آنکه همه قرابین متفق اند که در ای بسکون  
 در وصل بترقیق می باشد گفت چنانکه بیان کرده ایم و بد آنکه در دم را حکم  
 است در شام را حکم بسکون در وضع دوم و سکون در شام را بیان  
 خواهیم کرد در باب بیان وقف باب در بیان وقف یک  
 بقوله ابو عمرو و عاصم حمزه و کئی و وقف به نوع است سکون و شام  
 در دم بعضی از نافع و ابن کثیر و ابن عامر چنین روایت کرده اند که این  
 جز بسکون وقف کرده اند و لیکن بیشتر اهل او چنین روایت کرده اند  
 که بقوله ایشان نیز وقف به نوع است بسکون و شام در دم و هر یکی را  
 موضعی است بیان کنیم بدانکه وقف بسکون در منسوب و مرفوع و مجرور  
 داخل است در وقف شام جز در مرفوع نیست و در وقف دوم جز در مرفوع  
 و مجرور نیست پس در منقوح یک نوع وقف است ان

در بکون مثل سکین و کافورین و عابریین و در مصموم به نوع وقف  
 توان کرد سکون و اشمام و روم مثل نستعین و متدیرو مصیر  
 در سکورید و نوع وقف توان کرد بکون و روم مثل یوم الدین و اناس  
 و حمید و وقف بکون آنست که حرف آخر کلمه را ساکن کرد از زدن و قطع آن  
 کند و وقف با شمام آنست که حرف آخر کلمه را ساکن کرد از زدن و بکون  
 بهر ارفا هم آورند و وقف بروم آنست که اشارت کند بجزاک حرف آخر  
 کلمه باد از حقی و بعضی اهل ادو چنین بر و اینست کرده اند که درهای ضعیف  
 که بعد از حرف کسور باشد مثل بی دیا و و بعد از حرف مصموم باشد مثل  
 لاماعده و و یا و بعد از یای ساکن که ماقبل آن کسور باشد مثل ضعیف  
 و یا و بعد از واد ساکن که ماقبل آن و او مصموم باشد مثل ما حذروه  
 بروم و اشمام و وقف توان کرد و بعضی دیگر چنین روایت کرده اند  
 که وقف توان کرد و در کلمه درهای تائیت مثل الصلوة و الزکوة و المصرفة  
 و الا حسرة و هم جسیع مثل اتم و تم و تمیم و حکم و حرف که عا  
 شکل باشد مثل و اندران س و بشه الدین با اتفاق متراروم و  
 اشمام نیست بجا که چون بر کلمه وقف کند که احسنه آن کلمه ساکن

باشد بزرگسول و وقف نتوان کرد چنانکه باشد مثل و از هر بهم  
 و نقل او در اصین و چون بر کله و قف کند که آخر کلمه منسوب و منون باشد  
 جز این وقف نتوان کرد که تثنیة را بالف بدل کند مثل احد او عظیم او  
 عدد را و شکو را و مانند این فصل بد آنکه همه ترا بدین متفق  
 اند که حسب هر آخر وقف نتوان کرد و پس اگر کسی بر میان کلام وقف کند  
 جائز نباشد و هر چیز که در کتاب صحف پوسته نوشته باشد نیز و یک ترا  
 یک کلمه است مثل جنای و سیکلکیم و حنکلم و یز و شکم بشرط آنکه برسم  
 کتابت و می نوشته باشند پس باید که رسم کتابت را نیک رعایت  
 و متابعت کند و بر قاعده ذاد وقف کند مثلاً اگر بگوید وقف کند که موضع  
 وقف نباشد از برای ضرورت وقف کند و باز آید و کند مثلاً چنانکه  
 در این وقف کندت را ساکن کرد اند و باز آید و کند که در وقت  
 اناس چون بر اناسم قف کنند پس را ساکن کرد و اند و باز  
 آید و کند که اناسم بر خلون و همچون تا جو منع و قف تا خطا نباشد  
 برای آنکه بسیار کس در وقف کردن خطای کند چنانکه افزا جاد قف میکنند  
 در تثنیة را بالف بدل کند و باز آید و کند که افزا جاد قف میکنند و درین

خطای عظیم است پس باید که چون بر مثل انواج و وقف کنند توین را  
 با لطف بدل کنند و باز ایستند که انواج نسج از برای آنکه موتمم وقت نیست  
 و چون نسج و وقف کنند باز ایستند که نسج بجز بیک استخفزه بس این  
 مکان ایستد با باء که در فصل بد آنکه در وقف کردن بعضی استخلاف است  
 بین کنیم بد آنکه های تانیث آنست که در وقف با باء در وصل تا در هر  
 که های تانیث را بقی در از نوشته باشند بقوات این کثیر و الی عمرو و س  
 یها و وقف باء کرد و به قرائت باقی قرائت دیر یا ایت در همه قرائت  
 بقراءة این کثیر و این عامر بها و وقف باء کرد و بقراءة باقی قرائت  
 در کاین در همه قرائت ایلی عمرو بری و وقف باء کرد و چنانکه کوی  
 و کتای و بقوات باقی قرائت چنانکه کوی و کاین و بر و لات حین  
 و بر فریتم اللات بقراءة کئی بها و وقف باء کرد و چنانکه کوی و لاه  
 و فریتم اللاه و بقوات باقی قرائت و بر ذات بهجه بقراءة کئی بها و  
 باء کرد و چنانکه کوی ذاه و بقوات باقی قرائت و بر میسات بقوات  
 کئی و در و ایت بزنی بها و وقف باء کرد و بقوات باقی قرائت و در  
 نمانل سواد در سوره ت و مال هذا و کت و در سوره الکهف و مال

دمال بده الرسول در سوره فرقان حال الدین در سوره الماعین  
 بقراءة ابو عمر و بر بادقف باید کرد چنانکه کوی فحاده بقراءة باقی قرا  
 بر لام چنانکه حال از کس و در روایت است یکی موافق ابو عمر و  
 دیگری موافق باقی متراد بر ایها المومنون در سوره النور و ایها  
 الناس در سوره زخرف و ایها الثقلان در سوره رحمن بقراءة  
 ابو عمر و کس بر ایها و قف باید کرد بالف و بقراءة باقی قرا  
 ایه بینه و بر و یگان الله بقرات ابی عمر و یک وقف باید کرد  
 چنانکه کوی و یک و بقراءة کس ابی بری وقف باید کرد چنانکه کوی  
 و بقراءة باقی قرا بنون چنانکه کوی و یگان و بر و یگان بقراءة ابی  
 یک وقف باید کرد و بقرات کس ابی بری وقف باید کرد و بقرات باقی قرا  
 بر چنانکه کوی و یگان و بر ایها ما ندعوا در سوره بی اسرائیل  
 بقرات حمزه و کس ایها و قف باید کرد و بقرات باقی قرا ایها و بر علی و اد  
 المن بر قرا کس ابی بری وقف می باید کرد چنانکه کوی علی ادی و بقراءة باقی  
 بنبری چنانکه کوی علی و در و دریم بنیاد در سوره ق بقراءة ابی عمر و کس می باید کرد و بن  
 کوی بنیادی و بقراءة باقی قرا بنبری چنانکه کوی بنیاد و کس در سوره کس از ابی عمر

وقت که او نیز بخت گیری و وقت کرده است و در سوره اولم بیاید  
 و بقرائت حمزه و کئی بر سه وقت می باید کرد و بقرائت باقی  
 سوره بجزی باشد که درین موصفا خود وقف نیست و لکن اگر ضرورت  
 باشد مثل آنکه نفس باری ندیده آیت بوضوح وقف رسانند و  
 باید کرده و باز اعاده کرد چنانکه بیان کرده شده است باب  
 در بیان مد و قصر بد آنکه هر چه ابدین متفق اند که چون حرف  
 همزه یا حرف ساکن واقع شود می باید کشید مثل جائز و حیث  
 و تهور و آیه و صافین و لام و میم و صداد و لکن در مد عارض  
 هر سه در آن سه وجه است در طویل و در متوسط و در مختصر  
 بقرائت این کشید و قاعده ای می جو از روایت شومعی بدینها بد  
 کشید قانون را از نافع دوری را از ابی عمرو و در وجه است  
 و قصر و بقرائت با سه قاعده می باید کشید در آن در یک است  
 نوع است بیان کنیم مد عارض است و این جای میاید که بعد از حرف  
 ساکن باشد که سبب وقف ساکن کرده باشند مثل اللام در  
 و سلمین و المؤمنون و در مد مختصر است و این در مد و کئی است چون مد

در اکثر کلمه اول و هجرت در اول کلمه دوم مثل با انزل و فی ایاتها و  
 امره ای و تکرار اصل است و این در حشر افخا است باشد مثل جاوشا  
 و هجرت او و کشیدن این در متفق اند و دیگر مدینه است و این در درهما  
 مودود می باشد مثل و عاو و خذ او و هم قرار این در متفق اند دیگر  
 مکلین است و این در وسط کلمه می باشد مثل اولک و الملک و هم قرار  
 درین مدینه متفق اند دیگر مدینه است و این در حرف تخی  
 می باشد در اول سورتها در هفت حرف لام و تیم و صاد و  
 ق و سین و تکاف و تون و هم قرار درین مدینه متفق اند و در  
 بقیه حروف که در اول سورتها است مثل الف و ر و ط و  
 و ح و ی مدینت و لکن در عین هم قرار او و وجه است مدطیل و  
 متوسط دیگر مدینت است و این جای باشد که هجرت استقام  
 به اول الف لام تعریف در می آید مثل آلان و آذکرین و هم قرار  
 درین مدینه متفق اند و دیگر وایت دیگر از هم قرار است که درین تقصیر و تسهیل  
 نیز خوانند و بدانکه هر جا که بعد از حرف هجرت در تسهیل کنند یا بدل باشد  
 تقصیر نیز جائز باشد هر جا که هر قاری که او را تسهیل باشد یا بدل باشد

تج ۱۵۱۲



مثل اللام و ر ش ن او جا ز امر نا فالان خبر می آید بی عمر و ز اوین  
 حمزه و شام در وقت و دیگر مد عدل سه در این جا می باشد که بعد از حرف  
 ساکنی است که آن ساکن مدغم است مثل مثاق الله و آنچه که جوئی است  
 قرار این مد نیز مستحق اند و دیگر مد حجر است و این صورت فارسی است که این  
 میان و همزه در یک کلمه الف در می آید مثل آنند هم و دیگر مد  
 و این در قرآءه ابی عمرو است و این جائی می باشد که بعد از حرف مدغم است  
 مثل کتاب با انزل و فیه هدی و ج و ج و ج و دیگر مد  
 است و این جائی می باشد که بعد از همزه متحرک همزه ساکن است و همزه  
 همزه ساکن را بجزکت ماقبل بدل می کنند یعنی اگر ماقبل مفتوح باشد بافت  
 بدل می کنند و اگر ماقبل مکسور باشد بی بدل می کنند و اگر ماقبل مضموم باشد  
 بود و بدل می کنند مثل آمن و ایماناً و لوتی و ر ش ن در این مد هم  
 است قصر همچون باقی قسمه او مد متوسط و مد طویل بر خلاف ایشان  
 دیگر مد شبه است بدل است و این در ر و ر و ر ش است و این در  
 وسط و آخر کلمه باشد مثل بنین و متکسین و جا و اورش و این  
 مد هم وجه است قصر و متوسط و طول و یکس در مثل او و

عرض

و مسواکه مایه بزمه ساکن صحیح باشد اورا چه قصر است  
 با همچو باقی قرا و دیگر در معالجت و این نیز در روایت و روش است  
 و این جای سینه باشد که در او وی ساکن باشد و ما قبل ایشان  
 مفتوح و بعد از ایشان بزمه باشد مثل سواد و سواد و سواد اخینه  
 و سیسی و کهنه که الطیر در شش دریم در دو وجه در متوسط و طویل  
 و در وصل و وقف و کلمه اورا در ناذ المذ و ص و مثلاً قصر  
 و در نیت همچون قرا و با آنکه چون بعد از را وی ساکن با قبل ایشان  
 مفتوح باشد و چون ساکن باشد که بسبب وقف ساکن گردانیده باشد قرا را  
 سه وجه است چه در شش دریم در طویل و در متوسط و قصر مثل سواد و قرا  
 و خوف و شکی و صید و الطیر و الغیب و لکن اگر از حرف ساکن بزمه  
 باشد و شش را دو وجه است در متوسط و در طویل مثل سواد و شکی  
 و همه قرا در مثل بالحق و بالصر و خرج صدق قصر است از برای آنکه  
 هر چند که بسبب وقف التقای ساکنین است و لکن بعد از حرف نیت ساکن در از  
 حرف می باشد تا بتواند در شش دریم در طویل پس بتواند که در شش دریم  
 و نیت ساکن در وسط و در او غلبه و غفورا همه قرا را قصر است از برای آنکه

که الف است در وقت بدل از نوین و لیکن چون التقای سکنین  
 نیست یعنی بعد از حرف سکن نیست این چهار نباشد و بگفتن این خود  
 احتیاج نبود از برای آنکه ما موضع در بیان کردیم و این مواضع غیر مواضع  
 مد است پس قصر باشد ولیکن چون بسیار کس درین مواضع مد می کشند و این  
 خطای بس عظیم است از برای آن مکرر و مبالغه گفته شد **فصل**  
 مد عارض از برای آن مد عارض میگویند که بسبب وقف عارض  
 شده است و در حال وصل سا قضا میشود و مد مفصل را از برای  
 آن مد مفصل میگویند که حرف مفصل است از همزه و مد اصل  
 از برای آن مد اصل میگویند که الف و همزه در و اصل کلمه  
 است و در بنیه را از برای آن مد بنیه میگویند که مواضع اسمای  
 صمد و ده را بنا کرده و مد متکین را از برای آن مد متکین میگویند  
 که کشیده می شود از برای گرفتن جای همزه و تحقیق آن از خارج  
 خود بیرون می آید و مد لازم را از برای آن مد لازم میگویند  
 که در ایام لازم است و مد مشرق را از برای آن مد مشرق میگویند که  
 فرق مسکن زمان استفهام و خبر و مد عدل را از برای آن مد عدل

میگویند که برابر است با حرکتی که حرف در ساکن است و حرف  
 مدغم که بعد از دستاکن پس جمع میان دو ساکن نمی توان کرد که میان  
 هر دو در آورند تا قائم مقام حرکت باشد و در حجز را از برای آن  
 در حجز میگویند که باز داشته است میان دو همزه و مدغم را  
 از برای آن مدغم میگویند که بدل از همزه است که فای فعل است و حرف  
 ساکن بعد از همزه متحرک ثقیل است پس همزه ساکن را بجز که تا قبل بر می کنند  
 و در شبیه بدل را از برای آن در شبیه بدل میگویند که بدل از همزه نیست  
 شبیه بدل است و در اصحان را از برای آن در اصحان میگویند  
 که احتیاط کردن و او وی می باید کشید تا خلل بر ایشان واقع نشود از  
 برای آنکه ایشان از حر و ف مد و لین اند و بدانکه مد و ر شش و حمره  
 از مد عاصم طویل تر است و مد عاصم و در این عام و کس ی طویل تر است از  
 مد باقی تر و دیگر و است و یک آنست که مد قانون از ناقص و دوری از عود  
 نیز از در این کثیر و سوسمی طویل تر است بدانکه هر چیز که قاری را از دسترس آن  
 چاره نیست هم درین کتاب کامل التجدید گفته و نوشته در شهر هرات در ماه ربیع  
 الاول سنه ثلث و سبعین و سبعمائة و بدانکه هر چند که این کتاب <sup>کتاب</sup> ریسی

بفقدان بیان کردیم تا در ضمنی که پیش استاد فاضل بحث گذارند  
ازین چندان خط و فایده نوانند گرفت از برای آنکه علم و سیرت است  
متعلق به جمیع ذر و پس باید که این کتاب را پیش استاد فاضل  
خوانند تا نیک بدانند و ما در اول کتاب گفته ایم که استاد  
فاضل کتیب پس باند که چنان استاد بچینند و از دستران  
بیاموزند تا از ان گمان باشند که رسول الله صلی الله علیه  
و علی آله و سلم در حق ایشان فرمود که خَیْرُكُمْ مَنْ  
تَقَرَّمَ الْقُرْآنَ وَعَمَلَهُ صَدَقَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ  
وَأَلِيهِ وَاصْحَابِهِ وَسَلَّمَ .

تمت الکتاب کامل التوحید در علم قرانت فی سابع مجرم الحرام سنه  
تسعة و ثمانین و مائتین و الف مصنف من الهجرة النبوية و  
هاجرها بالصلوات و التحیات و التسلیمات و عفر الله کما تبه محمد  
عیسی و والديه و احسن الیهما و الیه و لطلبه فی مطبوعه محمد مرزا  
خان خصاله عبیه و شفاعة عبیه و نظیره فی حسن الاخلاق  
عدم لازالی نکل عاطفة محمد و آ

بر آنکه با ذرات تائید که در رسم کتابت قرآن بصورت تار نوشته  
 از پنجاه و دو سبب پنجاه و سه و غیر این پنجاه سه موضع در جمله قرآن به با نوشته  
 و پنجاه سه اینست که ذکر کرده میشود اول آن آنکه هر جا که لفظ رحمت در قرآن است  
 بهماست آن هفت جا که بتا است در سوره بقره **أُولَئِكَ يَجُودُونَ حَسْبُ اللَّهِ**  
 و در اعراف **إِنَّ حَسْبَ اللَّهِ قَوْلُكَ** و در سوره حجرت **اللَّهُ وَبِكَ كَاتَبُكُم**  
 و در سوره مریم **فَكَرِهْتُم بِكَ** و در سوره روم **إِنَّا نَحْنُ حَسْبُ اللَّهِ**  
 و در سوره زخرف **وَوَجَّاهِ أَلْحَمُ نَسْتَعِينُكَ حَسْبُكَ وَحَسْبُ دُوكِ وَأَمَانَتَا**  
 همه جا در قرآن بهماست الا با زده موضع که بتا است و از آن **نِعْمَتُ اللَّهِ**  
**عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً** و در سوره مائده **نِعْمَتُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ**  
**إِذْ هُمْ وَأَنْدَرُوا** موضع است و در مائده و سوره ابراهیم **نِعْمَتُ اللَّهِ كَرِيمًا**  
 و هم در سوره ابراهیم **وَتَعَدَّ** و نعمت الله و در سوره نحل **مَوْضِعٌ**  
 است و نعمت الله بهم کفر و ن بعرفنك نعمت الله و اشكر و انعمت الله  
 و در سوره لقمان **وَالْحَمْدُ لِلَّهِ** و در سوره فاطر **أَذْكُرُوا**  
 نعمت الله و در سوره طور **بِعَمَّتْ رَبِّكَ** اما امراة بهماست آن هفت  
 موضع که بتا است در آل عمران **أَذْكَرَاتٍ** امراة عمران و در سوره دو جا امرات **الغزير**

ترا و و امرات المؤمنین و امرات المؤمنات و امرات المؤمنات  
 سه جای امرات نوح و امرات لوط و امرات شعرون و اما سن  
 پنج جای بنا است در افعال سنت الاولین و در فاطمه موضع سنت  
 الاولین سنت الله سبحانه و تعالی است الله تعالی و در جسم المؤمنین سنت الله  
 قد خلق در هر سوره و اما کلمه چهار جای کلمه پنج جای بنا است و در افعال کلمات  
 ایک علی الذین اما در اول سوره یونس کلمت ربک علی الذین فسقوا اخفا  
 است و در سوره مؤمن کلمت ربک بنا است و آه لغت در ال عمران  
 منجمل لغت الله بنا است و در نوزان لغت الله بنا است و در سوره یوسف  
 آیت لسا لیکن بنا است و عیبت الجید و موضع بنا است و در سوره یونس  
 الله بنا است و در عنکبوت آیت من رب بنا است و در روم فطرت الله  
 بنا است و در معصرت عین بنا است و در فاطر علی بیعت منه بنا است  
 و در سبانی العرف آمنون بنا است و در جسم سجد من عزت بنا  
 و در جان شجرت الزقوم بنا است و در سجده مصیبت الرسول و موضع  
 بنا است و در واقعه و جنت نعیم بنا است و در تحمید در میم کت عمران  
 بنا است و در رسالات جمالات صفر بنا است **کلمات**

ايجاد هوز حطی کل من سعص قتر شت

نجد ضطغ

ا ب ج د ه و ز ح ط

ناض قارون ویش ابن کثیر البرکاء قنبل ابو عمرو الدردی السکائی

ک ل م ن س ع ف

ابن عامر هشام ابن ذکوان عامر البرکاء حفص حمزه

ص ق ر ش ت ث خ

خلف خفاد کسائی ابوالخارثه دوسه عامر حمزه وکسائی ابو کثیر

ذ ض ظ غ ش

عزیز ناض کوفین ابن عامر کوفین درین کثیر کوفین دیلمی حمزه وکی

ص ح ه ص ب ا ب ج

حمزه وکی دیلمی ابو عمرو حمزه وکی کاف و جوف ناض ارباب عامر ناض دیلمی کثیر سما

ح ق ن ف ز ح ک ر م ی ح ص ن

ابن کثیر دیلمی ابو عمرو ویش عامر ابو عمرو ابن کثیر و ناض ابن کثیر و ناض ذکون و ناض



اسامی ماههای که بر فضول چهار گانه منقسم کرده می  
کرد و نامهای پارسی که درین مثال

ر پ ی ص

ز و ه می از و پشت ماه خرداد ماه  
تیر ماه مرداد ماه شهریور ماه

ح ر ی ت

مهر ماه آبان ماه آذر ماه  
دی ماه بهمن ماه اسفند ماه

یکسال برین چهار فصل منقسم شده است بر فضلی سه ماه در زمین پرود و نور و در چنان  
که اکنون معتبر است در عهد سلطان ملک شاه انار آمد بزبان خود او بصنعت علم نجوم  
و صبح کرده اند چون افتاب با اول نقطه حمل رسد اول اعتدال است ساعات روز و شب قابل  
در اعداد احصای قوای سماوی کنند و بعد از سهصد و شصت و پنج روز بهم ازین نقطه حمل  
کنند و در هر سه تقویم سال که پنج روز نویسد مستقر خوانند و سالی که شش روز نویسد  
کبیسه آن پنج روز است که از سه صد و شصت روز تا چهار صد و زده گانه پارسی  
می باشد با اول فروردین پارسی اول نوروز و فصل بهار باشد و در هر یک که اوقات  
در آن سپهر میکند در قرب و بعد می نماید برین چهار فصل که ماههای  
پارسی برین فصل است ماستد و بگرد و تا در پنج نامهاروی خوانند

ربیع

از دار نیسان آبار

صیف

خزیران تموز آب

حمل

از ریح اول شش و روز مقابل آن پس روز افزاید

ثور جوزا

از روز افزاید ۱۲ فرج آخر غایت در این روزی روزی

سرطان

از اول درجش نقصان روز آغاز کند

اسد

شب امضا ایله

دانش روزی شب

آخر درجش بمقابل رسد

خریف

ابول تشرین الاول تشرین ثانی

شتاء

کانون الاول کانون ثانی

میزان

اول درجش شب و روز مقابل کرد

عقرب

شب امضا ایله

حقوق

آخر درجش آغاز نقصان شب کند

جدی

اول درجش نقصان شب آغاز کند و افزایدی شب

دلو حوت

روز افزاید آخر درجش بمقابل رسد

## رسالة في الصلوة عن صوت الظاء

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة على سيد المرسلين عليه وآله  
 واصحابه المهتدين وانصارة واعوانه المنصرين اما بعد فيقول الفقير  
 الحقير محمد شاه اوصيه الله الى ما يرزاه قد تنازع المتأخرون في زماننا ان الظاء  
 المعجمة هل تقرأ بمشابهة الظاء بان يحدث صوتها بان شراب صوت الظاء  
 الذاتي او تقرأ بصوت لا يكون قريب صوت الدال والظاء الذاتي  
 كما هو المتواتر بين المسلمين الى هذا الا ان في بلاد مكة والقران  
 فقال وهظ بالاول بوجه اربعة فاقبله الاول ان الضاد والظاء ن متجانسا  
 في الصفات كما هو الاستطالة في الضاد فكانت متجانسين في ن الصفات  
 لان اتحاد الصفات يستلزم اتحاد الصوت بالمشابهة المذكورة والوجه الثاني  
 ان الفقهاء قالوا ان المفضل بين الحرفين ان امكن بلا كلفة فسدت  
 الصلوة وان لم يمكن الا بالمشقة كما لضاد مع الظاء ففيه اختلاف  
 فذلك يدل على ان الفصل بين الضاد والظاء عسير فذلك يستلزم  
 اتحاد الصوت بالصفة المذكورة والوجه الثالث ان صاحب الرعاية

قال في الرعاة ان الصاد يشبه لفظها بلفظ الظاء لانهما من حروف  
 الاستعلاء والاطباق والحروف المجهولة ولا اختلاف المحرفين  
 لكان لفظها واحدا ولم يختلفا في السمع استعنى والوجه الرابع ان  
 الامام فخر الدين الرازي قال في التفسير الكبير في المسائل الفقهية  
 السوداء الفاتحة التي تزان ان اشباه الضاد بالظاء ولا يبطل الصلوة من يدل عليه  
 ان المشابهة بينهما حاصلة جلا والتميز عيب فوجب ان يسقط التكليف  
 بالفرق بينهما فخذ اقوالهم واما قرأتهم فبعضهم الضاد طاء مفتحة وبعضهم  
 طاء مستطيلة وبعضهم طاء مفتحة مستطيلة وجهالهم يقترن بعضهم  
 منقطع وبعضهم مكسرة وكل ذلك باطل لا يجوز في القرآن المجيد واصولك  
 المرض نشأ من روافض العجم فهم كفاء لهم في ذلك الباب وقال الباقون  
 بالثاني بوجوه اربعة فالوجه الاول ان الله تعالى قال في القرآن المجيد  
 انما نحن نزلنا الذكر وانه لحافظون فالاية نص على ان القرآن محفوظ من  
 الزيادة والنقصان والتبديل والتغيير من حيث القرآن فلذا قال  
 في تفسير الجلالين والدارك وغيرهما اناله لحافظون من التبديل و  
 التحريف والزيادة والنقصان فلو كان الحق هو الاول لم يكن لثباته

من حيث انه قران متوارث بين الناس العرب والجم مع انه متوارث  
 بيننا الى هذا الان من حيث القران قد دل على حقيقة الثاني فان المقابر  
 قراءة العلماء الاعلام السابقين من هذه الايام لقوله عليه السلام  
 لاياتي عليكم زمان الا الله بعد وشر منه رواه البخاري  
 فالوجه الثاني ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال قرأوا  
 القران بلحج العرب واصواتها رواه البيهقي ويزين ذكره في التلويح  
 فالحيث نضع على ان الضاد يقرأ بصوت العرب والعرب تقرأ الضاد  
 في القران كما هو المتعارف بالتأهبة المذكورة فالوجه الثاني الضاد  
 بالتأهبة المذكورة من الحروف المستهجنه فبيان ذلك ان الشيرازي  
 قال في النافية يخرج المتفرج اضر والقيصر ثمانية هنرم بين بين  
 ثثة والنون الحفنية والفت الامالة والام التقييم الضا كاناء والشين  
 كالجيم اما الصاد كالسين والطاء كالتاء والفاء كالباء والكا كالجيم  
 والصاد الضعيفة فمستهجنه <sup>التي</sup> فقد ثبت ان الضاد الضعيفة  
 من الحروف المستهجنه كغيرها في انها ما هي فظالة النظامية شرح النافية  
 الضاد  
 الضعيفة اى التي تكون من الضاد والطاء انتهى وقال في النافية شرح

الشافية والاضداد الضعيفة بين الضاد والطاء التثنية في الجاريد  
 شرح الشافية على سبيل التقريب فكانت بينها التثنية وقال في الخوض  
 الشافية قال السيرافي انه لاف في قولهم ليس لغتهم ضاد فاذا اخرجوا الى  
 بهاق العسة اعتادت عليهم بما اخرجوها لاف لاجل اجماعها من  
 اللسان وطراف ثانيا وبما اكلوا لاف لاجل اجماعها من مخرج الضاد فلم يمان  
 لهم فخرجت بين الضاد والطاء المعجمتين التثنية فلهذا القول قول كتاب  
 اللغة نصوص على ان الضاد الضعيفة هي التي تكون بين الضاد والطاء المعجمتين  
 لكن بعض ما معنى كنها بين ما يجب الضاد الذي والفتى الصفا فقلنا ان الضاد  
 لان صفات الضاد والطاء ممتدة في الاستطالة في الضاد كما صرح به امام  
 الفراء الامام الجزري في المقدمة المنظومة في علم القراء حيث قال  
 والضاد باستطالة ومخرج مبرز وكما تجي انتمى فلا يجهن  
 لكي نهما صديين فانه اذا جاء الاستطالة ذهب عدم الاستطالة  
 واذا جاء عدم الاستطالة ذهب الاستطالة فلم يكن اجتماعهما  
 فلا يكون الا احدهما فلا يقبل ان تكون الضاد بين  
 الاستطالة وعدم الاستطالة فتعين كونها

بينهما بحسب الصوت الذاتي لكن يبقى ما للصوت الذاتي  
 للطاء حتى سجد الضاد عن صوت الطاء الذاتي لئلا يكون الضاد <sup>ضعيفا</sup>  
 مستهجنه <sup>مخرجة</sup> في الفراءة <sup>وانما</sup> وة فقلنا ان صفات الذال والطاء  
 المعجمتين متحدة سوى الالطاق كما صرح به سيبويه وهو امام  
 ائمة ذلك فمن حيث قال لئلا الالطاق في الطاء كان ذالاً لئلا  
 ذكر كافي الرضي شرح الشافية فقد تعين ان صوت الطاء هو بعينه <sup>ق</sup>  
 الذال سواء الالطاق لكن بقي ان ذائبة الذال التي يشترك فيها الطاء  
 اهي من المخرج او من الصفا فظننا فوجدناها مجهولة راحة متفتحة <sup>بهم</sup> متفتحة  
 سكونه كما الشافية ثم نظرنا فوجدنا العين مشتركة لها في جميع <sup>تلكها</sup> صفا  
 ولم يوجد فيها راحة من ذائبة الذال فقد علم من ذلك ان ذائبة  
 الذال من الصوت الذاتي لامن الصفا الصفا في فلما كان صوت الطاء  
 عين صوت الذال سواء الالطاق وكان الالطاق ما لا دخل له في طائفة  
 الطاء سواء الالطاقية لانه وجد الضاد والطاء المعجمتين لم يوجد فيهما  
 راحة من طائفة الطاء التي هي عين ذائبة الذال فقد علم ان طائفة  
 الطاء من الصوت الذاتي لامن الصوت الصفا في فقد ثبت بما ذكر

ان الصاد الضعيفة هي التي تكون بين الصاد والطاء بحسب  
 الصوت الذي الذي هو عين صوت الذال بان يشرب من صوت  
 الطاء وذل الذي الذي فلذا قال العلامة من ان محشري امام ذكر العين  
 في المفضل الصاد الضعيفة التي تقرب بالذال والطاء انتهى فاذا  
 عرف ذلك فقد عرف ان الصاد اذا قرئت مشابها بصوت الطاء والذال  
 الذي بان يشرب بعض صوت الطاء والذال الذي كانت تلك الصاد  
 ضعيفة مستحجة محمجة في القراءة والتلاوة وما عينا الا البلاغ <sup>لمن</sup>  
 والوجه الرابع ان الصاد بالمشابهة المذكورة من الحرف المتفرقة  
 المستحجة وبما ذكره النير ابن الحاجب قال في الشافية ومخرج  
 المتفرغ واظم والضمير ثمانية هي: بين وبين وثلاثة والهمزة الحفية  
 والفاء الامالة ولام التخييم والصاد كالزاي والشين كالجيم اما اللام  
 كالسين والطاء كالتاء والفاء كالباء والصاد الضعيفة كالكاو كالجيم  
 مستحجة انتهى قال في الكفاية شرح الشافية ومخرج الحرف المتفرغ  
 على هذه السبعة والعشرين واظم كما انها تحدث من اشراب بعض  
 صوت غيره انتهى وقال في الرضوي شرح الشافية ومخرج المتفرغ واظم



يعنى بالمتفرع حروفاً يتفرع من الحروف المذكورة قبلها بشرط  
 صوتها من غيرها انتهى ومثله في الجان بردي شرح النافية  
 ذلك كون الحرف متفرعاً لم يكن ولم يتصرف بغيره بشرط بعض صوت  
 غيره فقد ثبت بالدليل العقل والنقل ان الحرف المتفرع ما يحدث  
 صوتاً به بشرط بعض صوت غيره وقد ثبت ان الضاد الضعيفة  
 من الحروف المتفرعة فاذا كانت الضاد الضعيفة المستهجنة من الحروف  
 المتفرعة وكان معنى المتفرعة ان يحدث صوتها بشرط بعض صوت  
 غيرها فقد ثبت ان الضاد الضعيفة المستهجنة هي التي تحدث  
 صوتها بشرط بعض صوتها انما اذا قرأت الضاد بشرط بعض  
 الضاد والذالك كانت تلك الضاد ضعيفة مستهجنة محرقة في القرآن  
 والتلاوة فلها قال العلامة الزمخشري امام ذلك ان الضاد في  
 الفصل والباقي مستهجنة وهي الكاف التي كالجيم والجيم  
 كالكاف والجيم التي كالشين والضاد الضعيفة هي التي تقرب الذ  
 والظا لظن وقال في غاية البيان للفقاه محمد بن قيس ان الضاد التي  
 وشرح مقدمة الخبر لحي فوهي ان الضاد الضعيفة المستهجنة  
 منها على السواء وانها لا تسمى الضاد الضعيفة  
 مثلاً

والضاد الضعيفة المستهجنة هي التي تقرب الذ

انتهى وقال على القاري في شرحه مقدمة الجزى ليس في الحروف ما  
 يعبر على التماثل والنسبة التي فيه مختلفة فمنهم من يخرج طاء منهم من يخرج  
 ذالا مجهلا او محجزة ومنهم من يخرج طاء مجهلة ومنهم من يقبض ذالا ومنهم من يقبضه  
 بالطاء المحجزة لكن لما كان تميزه من الطاء مستكرا بالنسبة الى غيره امر ان يظفر  
 عنه لفظا انتهى وقال في مناسخ الرضا في علم القراءة ذالا الاطلاق فيها كان الضا  
 سينا والطاء قاء والطاء ذالا والضاد ذالا انتهى الى كولا الاطلاق في المحرف والهاء  
 وهي اربعة الصاد والصاد والطاء والطاء لكان الصاد سينا والطاء تاء والطاء  
 ذالا والصاد ذالا فقد ثبت بذلك ان الضاد هو الذي كولا الاطلاق فيه لكان  
 كما ثبت بما ذكره من الطاء هو الذي كولا الاطلاق فيه لكان ذالا وان الضاد  
 الضعيفة المستهجنة هي التي يجرد صوتها باسراب بعض صوت الذال والطاء  
 الذال فقد ثبت بانقرره والحديث وكتبه لفظ والقراءة ان قول الرطبان  
 ان الضاد تقر اشابهة بالطاء بان يجرد صوتها باسراب صوت الطاء الذي اياطه  
 وقول الباقيين من ان الضاد تقر بصوت لا يكون قريب صحت الدال والطاء  
 الذال حتى قال في باب من الوجه الاول وهو ان اتحاد الضاد يستلزم اتحاد الضاد  
 بالمشابهة المذكورة ان اتحاد الضاد لا يستلزم اتحاد الضاد بالمشابهة المذكورة

بالجيم والداد المهملة فان صفتها من الجهر والشدّة والافتحاح والافتحاض  
 والافتحاض والافتحاض مع ان صوتها غير متخذ بالمشابهة المذكورة وكذلك  
 الكاف والطاء المتثاقفة فان صفتها من الجهر والشدّة والافتحاح  
 والافتحاض والافتحاض المتكوت متخذة مع ان صوتها غير متخذ بالصفة المذكورة  
 وكذلك الحاء المهملة والطاء المتثاقفة فان صفتها من الجهر والافتحاح  
 والافتحاض والافتحاض المتكوت مع ان صوتها غير متخذ بالصفة المذكورة  
 وكذلك قال امام القراء الامام الجرجاني في النشر كل حرف شارك غيره في مخرج  
 قاته لا يمتان عن مشابهة الا بالصفة في كل حرف شارك غيره في صفة قاته لا يمتان  
 عنه الا بالمخرج انتهى فلو كان مخرج الضاد على رة ومخرج الطاء على رة وكان صفا  
 متخذة كان تغير احداهما عن الاخر بالمخرج كما صرح به في مقدمته المنظورة في علم القراء  
 حيث قال الضاد باستنطالة ومخرج رة ميز من الطاء وكلها متخذة فقد  
 ثبت بذلك ان القول بلا افتحاض المذكور قول باطل لا اصل له والجي ارب  
 عن الوجه الثاني وهو ان الفقهاء قالوا ان الفصل بين الجيمين ان كان  
 به كلفة فندت الصلوة وان لم يكن الا بالمشقة ففيه اختلاف ان الفصل بالمشقة  
 لا يسلم افتحاض الصوت بالمشابهة المذكورة من ان يحد في صوتها بالاشراب وهو

الظاء الذي كما دل عليه ما صرح به الشافعي في شرح الدر المنثور  
 في بحث زلة القائل حيث قال وعلى هذا عدم الفساد في ابدال اللام سيناء  
 والقاف هزئة كما هو لغة عوام ن ما تناهوا عنهم لا يبدون  
 بينما يصعب عليهم جدا انتهى فذلك نص على ان التمييز <sup>الفرق</sup>  
 والقاف على عوام زمانه عسير جدا مع ان يبدون <sup>بعض</sup> ما بعد اسماء الكار  
 ففضل ياد كان عسر الفاضل قد يكون بسبب تقارب الصوت وقد  
 يكون بسبب فقدان اللفظة وعسر الفاضل بين الضاد والظاء من القليل <sup>الاخير</sup>  
 كما من السيراني وذلك متعين لما عيب الدال على التقاعد والجراب عن  
 الوجه الثالث وهو رصاحب الرعاية قال في الرعاية ان الضاد يشبه لفظ  
 يلفظ الظاء لا نما من صوت البحر الاستعلاء والاطباق ولولا اختلاف  
 الخرجين وما في الضاد من الاستطالة لكان لفظهما واحدا ولم يخلفا  
 في السمع انتهى ان كلام صاحب الرعاية يدل على الاختلاف في الصوت <sup>لغة</sup>  
 والمشابهة في الصوت الصفا كما دل عليه علمه ومعلوه وكلمة  
 لولا الموضوعة لاقتناع الثاني بسبب وجود الاول وذلك متعين لما ثبت  
 بالدلالة ان الضاد الضعيفة المشهية ما يحدث صوته با شرايب بعض

صوت الذال والظاء الذي في الجواب عن الوجه الرابع وهو ان الامام الزمان  
قال في التفسير الكبير ان اشتباه الضاد بالظاء لا يبطل الصلوة دل عليه  
ان المشابهة بينهما حاصله جمل والتميز غير واجب ان يسقط التوكيد  
بالفرق بين المشابهة بأوجه الأول انهما من الحروف المجهودة والثاني  
انهما من الحروف الراجعة والثالث انهما من الحروف المطلقة والرابع ان الظاء  
وان كان مخرجا من طرف اللسان واطراف التنائيا العليا ومخرج الضاد  
من اول حافة اللسان وما يليه من الاضراس الا انه حصل في الضاد انبساطا لاجل  
رخاوتها وهذا السبب يفرق من مخرجها فثبت بما ذكر ان المشابهة بين الضاد و  
الظاء شديدا والتميز غير جليل <sup>فقط</sup> ان كلام الرازي مشتمل على ثلاثة امور  
فأما الأول ان صوت الضاد الذي ليس مشابها بصوت الظاء الذي دل  
عليه في ذلك ان اشتباه الضاد بالظاء لا يبطل الصلوة فانه قال في الصراح <sup>عنه</sup>  
اشتباه ما تشد تشدن <sup>ب</sup> جيزي <sup>ب</sup> جيزي <sup>ب</sup> و <sup>ب</sup> شيد <sup>ب</sup> تشد <sup>ب</sup> جيزي <sup>ب</sup> فكيف  
يدل على انه بينهما ليس باشتباه لكن اذا وقع ذلك الا اشتباه لم يبطل به  
الصلوة وذلك متعين لما مر من ان الضاد الضعيفة المستهجة بما يحل  
صوته ما بشراب بعض صوت الذال والظاء الذي بالذال والظاء

والتشاهد

والشواهد والامر الثاني ان عمره ان الضاد لما كان لخرجهما على بعض  
 قوم ليس لغتهم مخزجها غير احته اذا خرجوها خرجت ظاء مهيجة وان  
 خرجت بين الضاد والظا المجهلين كما ذكره السيرافي حكم بعدم  
 بطلان الصلوة لهذه المماثلة بانها من حروف الجهر الرخوة والاطباق  
 اما قوله الا الله حصل في الضاد انبساط لاجل رغاوتها فستغن عنه بقوله  
 انهما من حروف الرخوة ولا حاجة الى ذكره فذلك يدل على ان المشابهة  
 انما كانت في الصوت لصفاتي لا الصوت الذاتي دل عليه صلته ومطلو  
 وذلك متعين لما من الف اعلم والشواهد والامر الثالث انه لو حدد <sup>كن</sup>  
 الاشتباه بان يردت صوتها يا شراب بعض صوت الظاء الذاتي لا يبطل الصلوة  
 اذ كان ذلك الاشتباه بغير قصد وعمد ولا يقتطل الصلوة دل عليه قوله  
 واشتباها الضاد بالظاء لان معناه ما تشددت كما ما تشددت ومنها ما تشددت  
 لا بد من الاجتناب الاحتراز عن ذلك الا شراب لان الضاد اذا قرئت بالشراب  
 بعض صوت الذال الظاء الذاتي كانت ضعيفة مستهجنة فكان ذلك الكلام  
 من كلام اناس من كلام الله تعالى وقد قال عليه السلام ان هذه الصلوة  
 لا يصلح فيها شيء من كلام الناس رواه مسلم فاعلم ان مخارج الحروف

على ترتيب سببويه كما في الشافية وغيرها هكذا يخرج الهمزة والهاء و  
 الالف افضى الحلق والعين والحاء المهملتين وسطه والسين والطاء المهملتين  
 والقاف افضى اللسان وما فوقه من الخك و الكاف منها ما يليها في الهمزة  
 والسين المعجمة والياء المتناة التثنية وسط اللسان وما فوقه والصاد المعجمة  
 اول حافة اللسان وما يليها من الاضراس واللام ما دون طرف اللسان  
 الى مشتهاه وما فوقه والراء منها ما يليها والنون منها ما يليها والطاء و  
 الدال المهملتين والقاف المتناة طرف اللسان الصلبي الثنايا العليا والصاد  
 والراء والسين طرف اللسان والثنايا السفلى والطاء والدال والفاء  
 طرف اللسان وطرف الثنايا العليا والقاف باطن الشفة السفلى وطرف  
 الثنايا العليا والباء والميم والواو وما بهما الشفتين وتسمى على مخارج قدم  
 ما بعدة وكذلك كل حرف سبق ذكره فهو قريب اليه ما بعده وكان مخبر الضاد اقرب  
 الى مخبر الدال بالنسبة الى مخبر الطاء لان الحروف المتوسطة مائة بين الضاد و  
 الدال اربعة وبين الضاد والفاء تسعة وخمسة والالف عند بيوتيه هو المخبر المذكور  
 الا انه يتم على الحروف كذلك الواو والياء وان يخرجها عن التخرج المذكور الا انها  
 يتجان على الهاء والصفات اكثرها اضداد واداء

الضاد اقرب الى الدال

الضاد

حروف في حروف ديبض الا عن ايجاد مطبوع و المهم في حروفها  
 ايدة ما ينفخ صوتة عند اسكانه و حروفها اجد قطبت الرخ في حروفها  
 فسطنة ما كان شديداً و الرخوة و حروفها الرخ و غنا و المستغنية ما ين  
 السلك الالحاق خص ضغط قطب و المنقضة تجرد فيها و الطبقة ينطق  
 به السبا بالتحريك سطر طض و المفتحة تجرد فيها و الكذبة ما يسبح اللفظ  
 و يسهل على اللسان ام يثقل و المعصمة تجرد فيها و القلقة ما فيه شدة في  
 حروفها قد يطير كمة تجرد فيها فلهذا الصفا الثلث عشر اصداد كل حرف  
 كاي يد على ست و نقص عن ست و حروف الصفي و الصاد و السين و الزاي و  
 حروف اللين الالهة و الهاء و المقننة الشين و المعرف اللام و المكر اللام و  
 الهاء و الالهة و الماء كذا في الشافية و غيرها و الاستطالة ليست يصفه خصية  
 فان حروف الصاد و يطيل و الصنالم تجتم في حرف اكثر من ثمان و لا انقص  
 ست فاقال في و زلية في التويد من انه لا ينقص حرف من حروفها لا يند  
 اكثر من ثمان و اعتبار انه اسقط الذقة و المعصمة ولم يعد هما من الصفا  
 و رايبت بعض الراء ان الذقة المعصمة اخراج ابن رويد قال اما القرأ  
 الامام الخزي في رواية المنقولة خارج الحروف سعة عشر اربعة اختارة من



فانما اجفت و احتاها و حلى و حى و حن و حن و حن و حن و حن  
الحلق همهاء و شم لو سظه فخير حا و كرا و ميين طاه  
اقصى اللسان فوق شمس الكسكان و اسفل و الاعجم و اللسان  
الضاد من حافظه اذى و ليا و لاضر من من اثار و اللسان و اللسان  
لنتهها و المنون من لفرحتن لجلول و اللسان و اللسان و اللسان  
و الطاء و الدال و منه و من و عليا اللسان و اللسان و اللسان  
و من فوق الشتايا السفلى و الطاء و الدال اللسان و اللسان  
و من بطون الشفة و فالامع الطراف و اللسان و اللسان و اللسان  
ياء ميمز و غنة همي الحميم و اللسان و اللسان و اللسان  
و الضد قل هو مها فخر و اللسان و اللسان و اللسان  
و حى و اللسان و اللسان و اللسان و اللسان و اللسان  
مطيقه و مرزيب الحروف اللذقة و اللسان و اللسان و اللسان  
و طبا و اللسان و اللسان و اللسان و اللسان و اللسان  
فى اللام و اللسان و اللسان و اللسان و اللسان و اللسان  
على ان الصفا الصفا و اللسان و اللسان و اللسان و اللسان و اللسان



CALL No. { ۲۹۱۵۵۵  
 ACC. NO. ۱۳۴۱۹  
 Author عیض الدین محمد  
 کتابت کامل التجویہ  
 Class No. ۲۹۱۵۵۵  
 Acc. No. ۱۳۴۱۹  
 Book No. ۲۲۲۶  
 کتاب التجویہ  
 Title  
 Borrower's No.  
 Issue Date  
 Borrower's No.  
 Issue Date  
 AT THE TIME



**MAULANA AZAD LIBRARY**  
**ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY**

**RULES:-**

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

